

پایان نامه کارشناسی ارشد.
فرهنگ نوا در لغات و اصطلاحات
دیوان شاه نعمت الله ولی

استاد راهنما: استاد ارجمند
دکتر اسماعیل حاکمی

تحقیق از: عباس خلیل زاده ثابت ماسوله
دانشجوی کارشناسی ارشد
مؤسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی تهران

«تغول تعرفاری در دورهٔ تیموریان !

این دوره از اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن دهم یعنی سده و ازاز
صد و بیست سال دوام داشته ، در این بخش از زمان اگر چه غزل از لحاظ
تغول و تکامل مراحل مهمی را پیموده است و اساساً واجد اهمیت و
اعتبار چندان هم نیست مع الوصف از جهت افتراقی که چه از نظر
لفظ و معنی و چه از نظر سبک و اسلوب کلی میان غزلیات این دوره
و غزلیات دورهٔ قبل و بعد یعنی عصر مغول و صفویّه موجود است این
دوره را از ادوار دیگر تفکیک نمودیم ، در حقیقت عصر تیموری برزخی
میان دو دورهٔ مغول و صفویّه است ، در این دوره غزل از لحاظ کلی
کم و بیش در حال وقفه و تعطیل مانده و تقلید ناقصی از سبک دورهٔ ماقبل
نظری رسد و از لحاظی به سیر طبیعی و تکامل خویش که مآسفانه باید آن را
به مقیاس ذوق عصر حاضر سیرا نظاملی نامید ، جلوه گوی نمود فراهم می آید
غزلیات این دوره در عین حال که واجد بسیاری از مشخصات غزل عصر
مغول نهایت بطور ناقصی می باشد پاره ای از خصوصیات غزل سبک هند را
در بردارد و از این رو عصر تیموریان را می توان عصری حدی آمانه و سبک
معمول آن را سبک بینابین دانست . . . پادشاهان و شاهزادگان تیموری
مخصوصاً شاه رخ و دو پسرش بایسنقر و الغ بیک و همچنین سلطان
حسین بایقرا و وزیرانش پرورش امیر علی شیر نوایی هر یک از حامیان
پر شور شعروادب بودند و در ترویج مباح دانش و هنر دهم سزائی

داشته. دوره نیوریان از این جهت به مراتب بر دوره مغول برتری دارد و بی شبهه بر اثر همین امتیازات است که این همه شاعر و نویسنده و صنعتگر و دانشمند از هر گوشه و کناری ظهور نمود صاحب کتاب حبیب السیر از روایت و ره شاعر که در این دوره هی زسیه اند نام برده، همه اینان صاحب دیوان و کتاب بودند... از مشخصات عمده این دوره توجه شاعران به صنایع بدیعی و تصنیفات و تکلفات ادبی و دقت در ایوار مضامین عزیز و دور از ذهن و به عبارت دیگر باریک اندیشی و مصغرن تراشی و همچنین اتعانه و نفوذ فوق العاده تصوف و رواج اشعار صوفیانه و وارد شدن اصطلاحات خاص عرفان در آثار منظوم و نثری نوع نثری باشد... در دوره تیموری سلاطین تیموری و اغلب امرا و وزراء و صاحب نفوذان این عهد ارات خاصی به طبقه صوفیان نشان می دارند و مثلاً با تعیین موقوفات جهت خانقاه ها و تقدیم فتوحات و نذورات به پیشرفت این مدام کمک می نمودند نوشته اند تیمور با آن همه قساوت و سنگدلی و خونریزی هرگاه شهری را می گشود نخستین به زیارت قبور مشایخ و دیدار بزرگان این مرقه می رفت، شاید نیز میخانه بعضی از ننگه سنجان گفته اند به این وسیله می خواست به انشار تصوف و بالنتیجه نلب نیروی تقاوت و روح سلجشوری در مقابل تجاوزات خورگنگ نماید، جانشینان او نیز این شیوه را دنبال نمودند... فرق عمده آثار عرفانی این دوره با دوره های قبل در این است که متصوفین شعرای قون نهم غالباً معانی عرفانی با اصطلاحات خاص عرفان بیان می نمودند گویی در مورد تألیف رساله و یا کتاب منظومی در تفسیر اصول عقاید مصوفه بودند و به همین جهت است که جمعی از

ارباب تحقیق این دوره را عضو عرفان علمی منظوم نامیده اند در حالی که
گویندگان ادوار قبل یعنی آن عدد از آنان که در وادی تصوف گام می زدند
معانی لطیف عرفانی را با ذوق لطیف شاعرانه رهم می آمیختند و در سرودن
شعر و بخصوص غزل نظری با اصطلاحات فنی تصوف نداشتند، در حقیقت
۳ آثار عرفانی این دوره را می توان یک دوره عرفان علمی و فلسفی منظوم دانست
اصطلاحاتی مانند اسماء، صفات، وجود، ماهیت، اسم اعظم، روح اعظم،
عقل کل، نفس کل، هیولاء، عین، جوهر، ذات، اعیان، مطلق، مقید، نقطه،
تجربید، وحدت، کثوت، حدت، قدم و امثال آن در غزلیات شعری متصوف
این عصر مانند شاه نعمت الله و محمد شمس مغربی رسید تا اسم انوار تبریزی
و جمالی اریستانی معروف به پیر جمالی و داعی شیرازی معروف به شاه داعی
غزوان یافت می شود بعضی از اصول عقاید عرفانی و بخصوص مسئله وحدت وجود
به حد زبان و بیان تقریر شده است؛

شرح حال شاه نعمه الله ولی :

نام و نسب سید امیر نورالدین نعمه الله، فرزند میر عبد الله است. نسب
خود را به امام پنجم شیعیان محمد باقر (ع) فرزند زاده امیرالمؤمنین
علی بن ابیطالب (ع) می رساند و در سال ۱۱۳۰ هجری یا کبیر ۱۱۳۱ هجری
در حلب متولد شده. ولی بیشتر ایام ثبات را در عراق بسر آورده است در
۲۴ سالگی به زیارت مکه معظمه فائز گشته، مدت هفت سال در آذربایجان
اقامت فرموده و از خواص تلامذه شیخ عبد الله یافعی که از مشایخ مومنان
و نویسندگان صوفیه است، بوده، وفات شیخ یافعی در سال ۷۶۱ هجری

۱- تحول شعر فارسی، زین العابدین مؤمن، تهران، کتابخانه طهری، ۱۳۵۲، ص ۳۳۴-۳۳۵

واقع شد. پس از آن سید قسمت آخر عمر خویش را در آنجا اقامت فرمود و در
۲۲ رجب ۸۳۴ ه. ق در سن سی و پنج سالگی درگذشت و وفات یافت، عبدالرزاق
سمرقندی مورخ، قیرا و را در سال ۸۴۵ زیارت کرده است.
شاه نعمه الله سلطان در او شی ایران و لقب «شاه» همیشه در جد اسم
ذکر می شود و خود نیز محبوب پادشاهان بوده و محضراً مورد لطف شاه
قرار گرفته است. احمد شاه بهمنی پادشاه دکن، یکی از اعقاب او را در
به رار الملک خور فرمود و همواره از این رهگذر مباحثات می کرد و بعد
رو نبیره دیگر او با پدرشان به آن کشور رفتند و بعضی دیگر از اولاد او
که در ایران ماندند با خانوادۀ سلطنتی صغریه مزاجیت و قوامت و
مقام و رتبت حاصل نمودند به عقیده ریوا از شاه نعمه الله علاوه
بر دیوان شعر با نصد رساله در تصرف باقی مانده است لیکن ریوا
وی بهترین اثر است، شهرت شاه نعمه الله بیشتر از جنبه ولایت
و تصوف اوست، نه از شعر و شاعری و منظومات او بنظر خوانندگانش
روی هم رفته یک نواخت و متوسط می آید که در سبک و معنی از
سختن معربی است ولی آن صراحت و شور و روشی که در غزلیات
شمس تبریزی موجود است فاقد می باشد. اشعار خاص وی که
نمانده سبک و روش اوست گرچه معدودی بیش نیست، همان
است که در اشاره به حواش آئینه به غیبگوی سروده و هنوز
سبک و شهرت بسیار است. غالب ایرانیان طبقاتی که به درواش
نعمه الله منتسب نیستند نیز به آن اشعار استلال می کنند مثلاً
کرمان ... از بیجا بهی که در این زمین (غیبگوی) ثبت است مجمع ال

فقط ۲۴ بیت آن را ذکر کرده و در عوفن یک یادو بیت جدید بر آن مزید
ساخته است که با مطلع زیر آغاز می شود:

قدرت کردگار می بینم حالت روزگار می بینم ...
و همچنین اشعار او در وحدت وجود بسیار است که یک قسمت آن اشاره است
به ذکر نقطه که « محیط » جلوه ای از مظاهر اوست این اشعار را با آنها
استناد نموده آن را اشاره به باب ملقب « نقطه اولی » می دانند به
همانگونه که حرف « الف » در عالم حروف مظهری از مظاهر نقطه ریاضی
است چند نمونه از اشعار او برای توضیح مقصود در ذیل می آید:

غزل:

بی نوا و نوا می است کی است	پادشاه و گدا کی است
درد و درد و دوایی است کی است	در زمین و دردی نوشیم
روملو چون خدا کی است کی است	جز کی نیست رهه عالم
روی آن جان فرا کی است کی است	آینه صدهزار می بینم
مبتلا و بلا کی است کی است	مبتلای بلای بالا نیم
بیشکی تدرما کی است کی است	قطره و موج و بحر و جزر چار
طلبش کن بیا، کی است کی است	نعمه اله کی است در عالم

غزل

بلکه آن نقطه دایره نبود	نقطه در دایره نمود و نبود
نزد آن کس که دایره نبود	نقطه در دور دایره باشد
نقطه چون ختم دایره نبود	اول و آخرش بهم پیوست

دایره چون تمام شد برگرد
برجوریم بیوجود همه
همه عالم خیال او گفتم
خوشتر از گفته های سید

سر و پا را بهم بنیاد آسود
بیوجودیم ما و نر موجود
باز دیدیم خیال او او بود
نعمه الله دیگر سخن نشنود

قطعه:

یک هستی دان واسما صد هزار
صورتش جام است و معنی می بود

یک وجود و صد هزارش اعتبار
گرچه هر در نزد ما یک شی بود

سید یا شاه نعمه الله کرمانی در ۲۲ ربیع ۸۳۴ هـ / ۴۱۴۳۱ م به سن کمولت از
دنیا رفت و در قریه زیبای ماهان نزدیک کرمان، مدشون گردید. در حواری
این مقبره خانقاهی است که در او شش نعمه اللهیه که بیروان وی هستند
غالباً در آنجا اقامت می نمایند چنانکه گفته شد اشعار او مخمومی است به کلمات
مرموز و عبارات اسرار آمیز راجع به فتنه آخر الزمان و ظهور مهدی
امام عصر (ع) و دیگر حوادث مشابه.

سید در قطعه ذیل اشاره به کیش و مذهب خورمی نموده:

ای بخیران چه کیش دارم؟

پرسند من چه کیش داری

آینه خویش بیش دارم

از شافعی و ابوحنیفه

من مذهب جد خویش دارم

ایشان همه بر طریق و جبهه

از جمله کمال بیش دارم

در علم نبوت و ولایت

و در قطعه دیگر سلسله اقطاب طریقت خود را از شیخ عبدالله یافعی تا حضرت
امیرالمومنین علی (ع) به تعظم آورده است و در پشیمانی آخر می گوید:

نیشم باعلی است ز روح قبول

نعمه الله هم از آل رسول

خوشبود گرتورا بود اسلام

این چنین نسبت خوشی به تمام

احد تاریخ ادبی ایران، عبدسوم، ادوارد برون، ترجمه علی مصطفی حلیت، تهران

انتشارات امیرکبیر ۲۵۲۲

آب: مادد سیال معروف و در اصطلاح مراد از آن معرفت است؛ چنانکه مراد از حیات نیز معرفت است. برخی از معنوران آیات شریفه در بیرونج (الهی من العیت) و «اتر لنا من السماء ماء» را به همین معنی گرفته اند و به معنی فیض هم آمده است. (فهرست اصطلاحات سبج ص ۱۰۱)

نور در نور، خوش در آویز / آب با آب خوش در آمیزد

(تغزیات ۶۲۹ ص ۲۶)

آب حیات: چشمه ای است در ظلمات که هر که از آن نوشد حیات مابود یا بد و در اصطلاح سالکان کنایه از چشمه عشق و محبت است که هر که از آن چشده هرگز معدوم و فانی نگردد. (فهرست اصطلاحات سبج ص ۱۰۲)
سست و خراب و عاشق و زندیم و باره نروش / آب حیات از لب دانه در قندیم
(تغزیات ۱۰۵۸ ص ۴۱)

آختن: به معنی برکتیدن باشد و بر آوردن تیغ را نیز گویند از غلاف (برهان)

تا تیغ به عشق از نیام آخته ام / پا و سر و دست عقل انداخته ام
(رباعیات ص ۶۹۳)

آزاد: آنکه بنده کسی نباشد (معین) آزاد در برابر بنده، لیکه در اعمال و کارهای خود مختار باشد. در سخنان اهل ذوق آزاد و آزادی مقام معنویت عاشق است از ذات و صفات خود در ذات و صفات معشوق. اساس مذهب درویشی بر آزادی و آزادی در ظاهر و باطن است. (فهرست اصطلاحات سبج ص ۴۱)

دل به دلبرهان بجانان داده ام / بنده او و زحمه آزاره ام

(تغزیات ۱۲۰۱ ص ۴۶۳)

آلا و نعماء؛ آلاء = لغتها جمع الاء که بلسر اول، به معنی نعمت است.
نعماء به فتح اول و سکون ثانی و در آخر همزه به معنی نعمت و این
اسم جنس است به صیغه جمع خیا نکه بعضی گمان برند چرا که فعلاً
به فتح اول و سکون ثانی از اوزان جمع نبت و بعضی شراع و همشایان
نوشته اند که این اسم جمع نعمت است و اسم جمع آن را گویند که معنی

دارد در اوزان جمع نباشد (غیاث)

ما بلای عشق او آلا و نعمائکته ایم زانکه کار مبتلایان از بلا بلا شده
(غزلیات ۱۴۰۹ ص ۵۴)

آل عبا؛ عبارت از حضرت یغیبر و فاطمه و علی و حسین رضوان الله علیهم
چیه عبا به معنی کپیم و چادر باشد متقوله که دوزی آن حضرت (ص) هر
چهار تن مذکور را طلبیده عبا مثله مخطوط بود بر خود و بر ایشان کشیده و آیه

تطهیرا خواذند (غیاث)

خواه گو حرمه پرش و خواه قبا
عاری کو بود ز آل عبا
(غزلیات ۵ ص ۵۴)

آل یاسین؛ حضرت رسول (ص) و خاندان او را گویند (لغت نامه دهخدا)
این اصطلاح نیز از فواتح سورما خود است و در تلویحات کتابیه از جواهر
عقلی و نفوس ملکلی است. شهاب الدین بهروردی حروف فواتح سور را در این
مذوره معنی کرده و کتابیه از عقل و نفس دانسته است و می گوید از طریقی همین
حروف است که انسان می تواند به عالم عقل و عالم مجرات عروج کند

و به نفوس کاحلان پیوندند (اطلاعات سحر ص ۴۴)

که بر یاران ما باران بیاران
به حق مصطفی و آل یاسین
(دربیتی ص ۶۲)

آن! کیفیت خاص در حسن و زیبایی که آن را به ذوق درک کنند ولی تعبیر

توانند. (مُعین)

مورده ای میسر که حالتش نسبت

هر که را عشق نسبت آنش نیست

(تقریبات ص ۱۵ ص ۹۱)

آیه! جسم صغیری خاص، در ملکات اهل ذوق، مراد از آن قلب انسان کامل

است از جهت مظهریت او. زیرا ذات و صفات و افعال را آیه گویند و این

معنی در انسان کامل که مظهریت تامه دارد اظهر است. (فوجد اطلاعات سحر ص ۴۵)

آیه این چنین بود تمثال آن خیاں است

هر آینه که بنی تمثال او نماید

(تقریبات ص ۲۳۲ ص ۱۲۲)

آیه گیتی نما! کنایه از دل مومن و دل انسان کامل است. (اطلاعات سحر ص ۴۶)

می نماید نور چشم ما نما

درش است آینه گیتی نما

(تقریبات ص ۴۹ ص ۵۳)

«حرف الف»

ابدال: کسر بدل کردن و بالفتح گروهی از اولیاء الله که حق تعالی عالم راجه

وجود ایشان قائم دارد و آن همه در عالم همتا در شخص اند چه در شام

می باشند و بی کس در جاهای دیگر، اگر یکی از ایشان ببرد دیگر از مردم به جای

او مقرر شود. (غیث)

تدر ابدالان بود نعم البدل

هر که جان دارد و هوای او ستاد

(قصاید ص ۱۸)

ابرو: در سخنان اهل ذوق صفات از آن رو که حاجب ذات است به ابرو تعبیری شود

و عالم وجود از آن جمال گیرد. (فوجد اطلاعات سحر ص ۴۹)

وله به عشق ابرویش همچون حلالی کاتبه است

آفتاب از شرم رویش روینار بر زمین

(تقریبات ص ۳۰۹ ص ۱۴۱)

احساب: نسی کردن از چیزهایی که در شرع ممنوع باشد و در شمار آوردن، (غیاث)
احساب برکبی: او را از منکر نسی کردن، (معین)

چون نیم هتار بگذر از سرم
چون ندازم عقل بگذر از احساب
(تقریبات ۹۴ ص ۷۱)

احول: کثرتش یعنی کسکه یک چیز را رو بیند، (غیاث)

دیوه او حبال او بیند
رویت او به احولی نرسد، (قطعات ۶۴۴)

احباب: ج جیب، دوستان، یاران، (معین)

محبوب خور و مذهب خویشم
مارریا و حباب احباب، (تقریبات ۹۹ ص ۷۳)

ارزانی: ۱- ارزنده ۲- در خورد، لاین، سزاوار، مستحق ۳- پیشکش (معین)

لائق هر عاشقی نیست غم عشق او
شادی جان کسی گو بغم ارزانی نیست
(تقریبات ۲۱۷ ص ۱۳۹)

ارغوان: درختی است از تیره پروانه واران و سردسته ارغوانها که در ارتفاعات
پایین (بین ۱۸ تا ۹۰ متر) می روید و برای زینت نیز کاشته می شود، (معین)

در چین رفت همچو گل شکفت
نام خوبی ز ارغوان برداشت
(ترجمیات ص ۵۹۳)

ازل: همیشگی و زمانه آن را اقترا نباشد، (غیاث)

از ازل تا به ابد خواندم را
یار من محروم کی ماند مرا
(تقریبات ۷۱ ص ۶۳)

استظهار: یاری خواستن و پشت و پناه شدن و قوی پشت شدن و از برخوردار شدن، (غیاث)

روز و شب چون اوست استظهار ما
لاجرم پیوسته ما مستظهریم
(تقریبات ۱۰۱ ص ۳۹۴)

اسده شیر در دزه، در اجرم صورت بیجم از صورتهای فلکی که در میان سرطان
و سنبله قرار دارد و آن را به صورت شیری توهم کرده اند، بدج بیجم از برهه های

دوازده گانه سال برابر با مورا در فارسی و تقویم سوربانی . (معین)
نیه ات سرطان و سر میدان اسد، ای شیردل . روردها بت سبیله جزوی ارا این اخرا بود
(وقاید ص ۱۰۰)

اسماء : نامها، جمع آن (جج اسم) اسامی ، معارف حقایق ، علوم . (معین)
صوفیه گویند وجود حق را اسماء و صفاتی است که لوازم ذات اوست و هر ادا از اسماء
در مقام آباء، الفاطمی ما تو عالم ، قادر بر غیره . نسبت بلکه مراد از اسماء حق مثلاً
معنی عالم و قادر است همانطور که مراد از صفات ، اعراض زاید در ذات نفی باشد
رفض اصطلاحات ص ۹۵

بود مجموعه اسماء هر آن حرفی که می خوانیم هر آن حرفی که می خوانیم بود مجموعه اسماء
(تقریبات ص ۴۲)

اسم اعظم : اسم بزرگ از جمیع اسمای حق تعالی و در تعیین آن اختلاف بسیار است و تدر
لعننی الله و نور بعضی صد و تدر بعضی الهی الصیوم و تدر بعضی الرحمن الرحیم و تدر بعضی
مهمین . رعناش) بزرگترین نام خدا را اسم اعظم گویند . (رفض اصطلاحات ص ۹۵)
اسم اعظم نور ما باشد قدیم
دعی بسم الله الرحمن الرحیم

(شذرات ص ۱۱۰)

اتکستن = تکلستن . (معین)
ماهله جا منگی او کشته ایم

او نخواهد آ زبانه اتکست ما
(تقریبات ص ۶۶)

اصابع : جمع اصبع به معنی انگشت . (معین)
عشقش به اشارت اصابع

کرده ده جور عقل را شق . (تقریبات ص ۹۶۴)

اصحاب : یاران و خدوان و این جمع صاحب نسبت بلکه جمع الجمع صاحب است
چرا که اسم جمع صاحب صاحب است و جمع صاحب اصحاب است جمع اصحاب اصحاب
می آید .

عشق است دلیل راه اصحاب
(تقریبات ص ۱۰۷)

معشوق خودیم و عاشق خود

اصافات : اصافه نسبت کردن چیزی را بسوی چیزی . (رعناش)
نورا و را به نورا و نبر . (شذرات ص ۴۴)

از اصافات و از نسبت بگذرد

اطلس به معنی دریاچه مقعر ملک بنم که سطح محدب آن را عرش گویند زیرا که
خیاطی درم بی نش از قوش سارده باشد همچنین ملک بنم از نش کراب سارده
است. اطلس در لغت به معنی درم بی نش سکه آمده. (عیات)

عرش اعظم کرمی حق عقل و نفس آمدید
اطلس است و ثوابت از تحت او اینها بود
(مقالات ص ۹)

علامه! به کسبیت کردن، (عیات)

سرعت ایجاد و امداد وی است در زمان ماه روی زار و رفت. (تقریبات ۱۲۲ ص ۸۳)

اعیان: جمع عین ۱- بزرگان، بزرگواران، اشراف ۲- موجودات خارجی اعم از
خواهر و امراض. (معین) و در اصطلاح ساکنان، اعیان صور علمیه و در اصطلاح حلا؛
ماهیات اشیاء را گویند. اعیان، صور اسماء الهیه و ارواح مظاهر اعیان در
اشباع مظاهر ارواح حقیقت انسان، اول در اعیان ثابته، و بعد از آن در ارواح
مجره تجلی کرد و در اصطلاح ساکنان صور معقوله در علم حق اند. اعیان ثابته در
اعتبار دارند یکی صور اسماء اند و آنکه حقان اعیان خارجی اند. به اعتبار اول
ماتر در بناسبت به ارواح اند و به اعتبار دوم ماتر ارواح اند نسبت به ابدال.
(فهرست اصطلاحات ص ۱۱۵)

اعیان همه چون صورت اسماء الهند نامی طیب ای خواجه که نامی است به نامت
(تقریبات ۱۳۵ ص ۸۵)

التفات به کسبیت چشم نگرستن. (عیات)

من بغیر او نکریم التفات حضرت او نیک می داند مرا
(تقریبات ۷۱ ص ۶۳)

الست: در عربی تاء آن مصدوم است ولی فارسی زبان به سکن آن تلفظ می کنند
به معنی آیا نیستیم؟ یا آیا نباشیم؟ الف در اول آن برای استفهام که «الست» صیغه
متکلم و حده از «لیس» است و لفظ «الست» اشاره است به آیه «الست بربکم؟
قالوا: بلی» (عیات) جزو آیه از قرآن است یعنی خداوند تعالی قبل از خلق امثال به
ارواح فوسور آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند بلی. (فهرست دهخدا)

سرمست شراب ازل و جام السیم در مجلس ما ساقی ما غیر خدا نیست
(تقریبات ۱۴۲ ص ۱۹)

الف: ایام نخستین حرف الفبای فارسی و عربی ۲ - (در تصوف) ذات احدیت خدا. (معنی)

نقطه ای در الف جوید است
الفی در حرف بیرون است. (تفسیر ص ۱۳)

الهام: به کسر آیفیم در دل کسی انذار در خدای تعالی از خبر و وقوع خبر یا شوم. (غیاث)
الهام، بدل امکنون، در دل انزاهتن، در دل امکنونی خدای کار نیک یا مطلبی را. حج الهام
(معنی) در لغت به اعلام مطلق است و شرعاً عبارت از القاء معنی خاص در قلب
است به طریق فیض بدون کتاب و فکر و استفاضه، بلکه وارد غیبی است که
وارد بر قلب شود. بعضی گویند عبارت از القاء غیر در قلب است.

(فهرست اصطلاحات سبج ص ۱۲۵)

الهام سید است که گوید به بزبان ورنه چنین سخن نتوان یافت در کتاب

(تقریبات ۱۰۳ ص ۷۴)

امکان: قادر گردانیدن بر کاری، یا بوجای آوردن، دست یافتن، در اصطلاح عمری
که وجود یا عدم آن هر دو ضروری نباشد آنچه که بود و نبودش مساوی باشد
ماقدانسان و حیوان و نبات و جمادات مقابل و حجاب و جمع آن امکانات است.
(فهرست معنی)

در شهادت آمد از غیب الفیوب

وجهی از امکان و وجهی از وجوب

(مثنویات ۲ ص ۲۱۵)

ام الكتاب: ما خوز از قرآن مجید است که آیات محکمه را ام الكتاب را اساس قرآن
می دانند عرفان و اهل ذوق: ۱- عقل را از جهت احاطه ای که به اشیا دارد نحو احوال
ام الكتاب گویند. ۲- نفس کلیده را از جهت آنکه مظهر اشیا است در مقابل تفصیل ام الكتاب
نامیده اند و نفس منطبه را کتاب محو و اثبات نامیده اند، به اعتبار احوال لازمه
رحمان آنها بر حسب استعدادات اصلی آنها که ظهورشان مشروط به اوضاع فکلیه است
۳- انسان کامل را از جهت روح و عقلش کتابی عقلی و ام الكتاب نامند، از جهت قلبش
کتاب لوح محفوظ و از جهت نفسش کتاب محو و اثبات نامیده اند. ۴- لوح محفوظ

(فهرست اصطلاحات سبج ص ۱۳۳)

مظهر ذات و صفات کبریا

(تقریبات ۷۷ ص ۶۶)

قصای الهی را سیر ام الكتاب نامیده اند

جامع مجموعه ام الكتاب

انا : به کس اول به معنی وقت و اگر در آخر هر زده زیاد کند به معنی طرف و آن و مذ باشد
آب در هر فدح که جا گیرد
در زمان زنگ آن انا لیدر
(عیات)

(مثنویات ۳۵ ص ۶۲۲)

انا الحق : سخن صوفی و شور دیده شهر، حین بن منصور حلاج بیضاوی است که در
سران به فتوای علمای ظاهری در بغداد به تعذیب قدام گشته شد و جسدش را سوختند
و خاکسترش را به رحله ریختند. سب مثل او از طرف نهار و مشرقه، این بوده او
«انا الحق» می گفت یعنی من خدایم ولی آنچه حلاج می گفت، نه شرک بود و نه حلول،
بلکه به این اعتبار بود که در ذات حق محو شده است و در همه کاینات، بوری و وجودی
جز برای خدا قابل نیست و از ماسوی الله اعراض دارد بیان این معانی نه تنها با توحید
منافات ندارد، بلکه با جوهر و مقدرین اسلام و تعلیمات و اعمال پیشوایان آن موافق
و مطابق است. (فرهنگ اشعار حافظ ص ۶۷)

اگر سید انا الحق زد به حق زد
چو گوئی انا الحق او است در باب
(تقریبات ۹۰ ص ۷۰)

اناب : به فتح نهار نزارها. (عیات) خوشی و لذت، خوشبها (معین)
ما را نسب است از خداوند
عالی تر از این کرامت اناب
(تقریبات ۱۰۲ ص ۷۵)

انعام : لغت دادن، نسی کردن، بخشیدن ۲- دهن، عطا، احسان ۳- آنچه که
زاید بر حق اصلی بعنوان پاداش به کسی دهند، بخشش، حج، انعامات. (معین)
همه می های خفمانه، با انعام فرمودند
کرم بزرگه الطافش چها کرده بیای ما
(تقریبات ۶۴ ص ۵۹)

اوباش : ج و بش = پوش ۱- فرومایگان، فاسقان، مردم پست، بر سر و پایان ۲- و لبر
۳- عامیان، بر ترسیان ۴- بر باکان : توضیح : «اوباش» گاهی در فارسی بیما
مفرد استعمال شود و جمع آن «اوباشان» آید. (معین)

عاشق و هست و رند و اوباشیم
عاشق انکار عاقبتان نند
(تقریبات ۵۰۹ ص ۲۱۸)

اولیاء و جمع ولی ۱- خداوندان ۲- یاران، دوستان، ۳- درستان خدا، عارفان،
اولیاء الله، (معنی)

چون توبه ما نموسیدی ترا ز ما چه خبر ولی دزیره کسی را، ز اولیا چه خبر
(قصاید ص ۱۵)

اولوالالباب و صاحبان عقلها و خوردها الوا به ضم تین به معنی صاحبان رالباب
به فتح جمع لب و تشدید با به معنی عقل و خورد باشد، (غیبات)
هر که او باشد ز اولوالالباب
صورت و معنی هبه داند

(غزلیات ۱۰۶ ص ۷۵)

اهلاً و مرحباً و دستور عربی است که چون کسی از راه دور بیاید این هر سه کلمات گویند
اهلاً یعنی آمدی تو اهل و اقربای خود را، سهلاً، به معنی سیر کردی تو زمین بزم را
مرحباً، جای تو فراخ است، (غیبات)

اهلاً و مرحباً مگر از غیب می رسی
ای شاهد شهادت رعنای خوش آمدی
(غزلیات ۱۵۱۶ ص ۵۲۸)

« ب »

بار پیمودن؛ بار را اندازه گرفتن، کار بینا دیده کردن، عمل لغز انجام دادن، (معنی)
بار پیماییده دشت ره می رود عروشی بیار
زاهدی کو غیبت باره فروتنی می کند

(غزلیات ۷۴۸ ص ۳۰)

باره؛ یکی از نامهای شتاب است که در ادبیات عرفانی بویژه ادب مستطرم عرفانی بسیار به کار
رفته است و در اصطلاحات فقوالدین عراقی آمده است؛ باره عشق را گویند و همی
که ضعیف باشد در این عوام را باند در بدایت سلوک، اما از مفاد منظومات عرفانی نیست
برمی آید که باره همی، غلیان عشق ناشی از بارقات متواتر است و از این روی گاه باره
عرفان گفته اند، (فروض اصطلاحات ص ۱۷۷)

تا ما سفر باره در میان یافت

(غزلیات ۴۲۸ ص ۱۹۲)

زهد از بر ما کناره ای کرد

بار : مطلق اجازه، رخصت و اجازه را گویند. (برهان) موقع و فرصت، وقت ملاقات و آمدن پیش کسی و محل یا متن و وقت ملاقات و درآمدن پیش کسی (وعدا) پیش از این در خلوت جان غیر جانان بار داشت این زمان در خلوت جان غیر جانان شیخ نیست

باران : کنایه از فیض حق تعالی و رحمت شامله او است که از عالم غیب بر مملکت نازل گردد و مملکت بر حسب مراتب استعداد استفاضه نماید و علیه عنایات را نیز که در احوال سالک حاصل شود از فرع و طرح باران گویند. (فوائد اصطلاحات عرفانی سجد مر ۱۲۹)
یعنی مصطفی و آل یاسین
که بر یاران ما باران بیاران
(دوبیتی مر ۲۷)

بالا گرفتن کار : بالا گرفتن، بلند شدن و شخصی را عاقل کرده چیزی از حال او ربودن و خارج کردن و به معنی برداشتن و رونق و نظام یا متن. (عنایات) خوش بلائی می کشم از عشق او
کار ما از عاشقی بالا گرفت
(غزلیات ۱۲۴ مر ۸۱)

بیت : چکری که از سنگ یا چوب یا فلز به شکل انسان یا حیوان سازند و آن را پرستش کنند. (معین) فقیرالدین عراقی بیت را بر مفسر و مطلوب اطلاق کرده است. در شرح گلشن راز بیت را به معنای جسم، ماده، و هوس و هوی آورده است. خواجه عبدالله گوید. نفس بیت است و قبول خلق زمار، حقیقت با تو بگفتم کب بار. بهر حال صوفیه بیت پرست به کسی گویند که به نی از مقامات رسید و به جوان مسرور گشته باشد. (فوائد اصطلاحات سجد مر ۱۸۵)
بیت من پرده را ز رو برداشت
بزه سجده کنان برو افتاد
(غزلیات ۴۸۵ مر ۲۰۸)

قبول : به فتح اول و ضم ثانی حضرت فاطمه رضی الله عنها را از آن لقب است که قبل به فتح در لغت به معنی قطع است و قبول به معنی قطوع باشد که صیغه اسم فاعل است به معنی قطع کننده، چون حضرت فاطمه قاطع علائق دنیا بودند لهذا قبول

گفتند. (غیاث)
نعمت اللهم و زآل رسول

نسبتم باعلی است روح بتول
(مشنویات ص ۶۲۸)

بهر محیط : نام دریایی است به مغرب بی منتها (آندراج) این دریا، یازس
طیلسانی است از دریای بزرگ که آن را بحر اخضر خوانند و بحر محیط نیز گویند،
(فروغند دهخدا) دریای محیط دل مومن و انسان کامل را گویند.

(فروغند اصطلاحات سبج ص ۳۸)

در بحر محیط جبله عرقیم
ما در حجاب و عین مآب
(غزلیات ۱۰۷ ص ۲۵)

بدر : به فتح اول و سکون دال، ماه تمام. (غیاث)
از آفتاب حسش مه نور واکرده
که بدر می نماید گاهی هلال صورت
(غزلیات ۱۷۴ ص ۱۰۵)

برات : از برائت عربی، نوشته ای که بدان دولت برخزانده یا بر حکام
حواله وجهی دهد. (معین) نوشته ای که دولت به خزانده را خرد برای دریا
وجه و جز آن حواله می کند، چک. گویندگان فارسی به اعتبار حواله
مکتوب هر حواله و یا وارد معنوی را نیز برات اصطلاح کرده اند.
(معین)

دارم از عشق براتی ز رو عالم کین
بیده آزار بود چون بیوات عشقت
(غزلیات ۲۶۵ ص ۱۳۲)

برزخ جامع : برزخ هایل و باز داشت میان روح و چیز، برزخ الجامع
(اصطلاح صوفیه) عبارت است از حضرت احدیت و عین اول که اصل همه
برازخ است از این رو برزخ اول و اعظم و اکبر نامیده می شود. (دهخدا)
برزخ جامع مقام ما و ترست
خوش ساز آنجا چو ما کاشانه ای
(غزلیات ۱۴۳۳ ص ۵۴۹)

برقع : قطعه ای پارچه که زنان صورت خود را بدان پوشانند، روی نبرد،

نقاب ج برقع

روی او دیدم چو برقع بر کشود
(غزلیات ۶۴۹-۶۷۷)

هر کجا صاحب جمالی رود نمود

بطون : به ضمیتین پوشیدن و پوشیدگی و جمع بطن که به معنی شلم

است . (غیاث)

عشق است که در بطون جزا نیست عقل است که در ظهور پیدا است

(غزلیات ۱۸۹ ص ۱۰۲)

بلا : ۱- آزمائش، آزمون، امتحان ۲- سختی، گرفتاری ۳- مصیبت و آفت

۴- بدبختی که بدون انتظار و بی سبب بر کسی وارد آید . (معین)

خسته عشق تو بیچاره شفا را چکند
متبلا ی غم تو غیر بلا را چکند

(غزلیات ۵۰۳ ص ۲۱)

بوسه : = بوس . تماس لبهای کسی برب، گونه، دست و پای دیگری یا چیزی

مقدس از روی محبت و احترام؛ بوس، قبله، حاج ، (معین) بوسه به

معنی فیض و جذبه باطن است و فیروقت بشری را گویند

(فرهنگ اصطلاحات سبب ص ۲۰۴)

هر که او در عشق جانان ندارد بوسه ای خوش برب جانان ندارد

(غزلیات ۴۹۵ ص ۲۱۲)

بیچاره : به کسر، جوهریت سرخ که مانند کهر با جذب گاه کند و قسمی از

آن زرد باخته (غیاث)

گرهر من باشد از دریتیم
نا پنداری که من بیچاره ام

(غزلیات ۷۷۱ ص ۴۱۵)

بیخوری : مقام سُکرو و له است . (فرهنگ اصطلاحات سبب ص ۲۰۷)

بیخورم من بیخورم من بیخورم
با خدایم با خدایم با خدا

(غزلیات ۵۱ ص ۵)

بیرونگی : بیرون حق و نور محققان ظهور احدیت است و اشاره به وحدت که عبارت از بی مرتبه بود که اسقاط اضافات ذات معرا از لباس اسماء و صفات تعالی و تقدس . (برهان)

صبغة الله می دهد این رنگ بی رنگی ما خوشتر از بی رنگی ماهیچ رنگی هست نیست .
(غزلیات ۱۲۶ ص ۱۲)

بیزیدن : = بیخین ، چیزی را از غریبال گذراندن ، نومه چیزی را از موبیز بیرون کردن . (معین)

خاک میخانه بوسر ما بیز جام هی را بیلرو بر ما ریز .

(غزلیات ۱۹۵ ص ۳۵۱)

بیگانه : عریب ، نا آشنا (معین) کسکه مشرف نشده و در مقام سیر و سلوک بر نیامده و قدم در راه طریقت نهاده است . (فرهنگ اصطلاحات سبج ص ۲۰۷)
بیگانه ما بشید و یا بشید سرور ز تخمی که تو ایند در این باغ بکارید .
(غزلیات ۴۱۰ ص ۲۰۷)

« پ »

پرداختن : رفع کردن ، مرتفع ساختن (موجب و غیره) . پرداختن از : فارغ شدن ، آسوده گشتن . (معین)
مائم ز خود وجود پر داختگان و آتش بوجور خود در انداختگان
(رباعیات ص ۶۹)

پروا : رغبت و میل ، توجه ، التفات ، قصد و عزم ، ترس و هراس ،
(معین)

بشمع عشق عوردل بسوزان چو پروانه گرت پروای عشقت .
(غزلیات ۲۶۳ ص ۱۲۲)

پلاس : پشمینه که درویشان پوشند ، نوعی از جامهای کم بها ، گلیم درشت و سبزی گلیم بد ، کساء ، قطعه ای از پارچه و کهنه . (معین)